

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

در روز گذشته، خدمت رفقا عرض شد که بر تعریف مرحوم نائینی از قضیه خارجیه، اشکالاتی وارد شده و ملاک در قضیه خارجیه بر طبق بیان مرحوم نائینی این نیست که مولا نسبت به آن مساله خارجیه فقط علم به وجود موضوع داشته باشد گرچه در آن علم خاطی باشد بلکه در قضیه خارجیه ملاک علم مولاست به تکلیف و ماموریهی که القا می کند به مخاطب، این فقط علم است حالا این مولا خاطی باشد اصلاً در مانحن فیه جایی ندارد ما در موقعیتی صحبت می کنیم که بحث ما مولای عالم بالغیب و مشرف بالمصالح و به آیات و جهات تکلیفی است نه مولای عادی.

پس بنابراین بطور کلی این که می بینیم فقها و اصولیون در مباحث خودشان مسائل را می برند بر موارد عرفیه حمل می کنند غلط است و صحیح نیست، بله در بعضی از موارد خود شارع از عرفیات مدد می گیرد اشکال ندارد در سیره عقلائی و عرفیات و در مبانی که عرف بر آن مبانی بنای محاوره خود را گذاشته است مولا هم بر همان بنا صحبت می کند و لکن در مساله تکلیف و القاء خطاب این نیست که مولا مثل سایر موالی باشد و در همان محدوده از معرفت و شناخت وجود داشته باشد. پس بنابراین اصل قضیه خلاف و باطل است. در قضیه خارجیه اگر مولایی علم به حصول شرایط نداشته باشد اصلاً نمی تواند امر بکند در مسائل شرعی اگر مولا نسبت به تحقق شرط جهل داشته باشد چطور این که مرحوم نائینی می فرمایند که اگر نسبت به یک شرط جاهل باشد باید مساله را به صورت قضیه حقیقیه بیان کند که ان جاء زیداً فاکرمه بعنوان قضیه خارجیه نمی تواند بیان کند و از این نظر بین قضیه خارجیه و حقیقیه افتراق است که یک قضیه از یک نقطه نظر می شود خارجیه و از یک نقطه نظر می شود، حقیقیه نسبت به بعضی از شرایط موجوده که علم مولا به او تعلق گرفته است قضیه می شود خارجیه نسبت به بعضی از شرایط که مولا به او جهل دارد قضیه اکرم زیداً می شود حقیقیه که معلق بر شرط منتفی و غیرمتحصل است این مطلب را در نظر داشته باشید تا این که بعداً جواب این مساله را خواهیم داد که اصلاً این مساله به طور کلی غلط است قضیه نمی تواند به عنوان قضیه خارجیه یا قضیه شرطیه به دو لحاظ قرار بگیرد. این مطلبی را که ایشان می فرمایند که مولا نسبت به قضیه خارجیه فقط علم به موضوع دارد و از این جهت حکم می کند خلاف است و مساله به این کیفیت نیست. قضیه خارجیه که صحبتش می آید بعد از این که مطالب گفته شد در قضیه خارجیه مولا مصداق قضیه حقیقیه را بیان می کند نه این که بیاید فقط مورد خاص برای مکلف را تعیین کند یعنی قضیه خارجیه همان قضیه حقیقیه است منتهی در قضیه حقیقیه حکم عام است در قضیه خارجیه حکم خاص می شود. یک وقتی شارع می گوید ... وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ

**الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ** ﴿آل عمران، ۹۷﴾ هر فردی که این موضوع در او تحقق پیدا کرد و شرایط مهیا شد و موضوع استطاعت در او محقق شد يجب علیه الحج یک وقت به این نحو بیان می کند یک وقتی خود شارع شرایط را در یک نفر می بیند دیگر چرا بگوید لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا می گوید يجب عليك الحج چون شرایط در تو موجود است دیگر نمی شود ما بگوییم که شارع نسبت به بعضی از شرایط ممکن است جاهل باشد و فقط به واسطه نفس وجود علمی موضوع شارع حکم کرده نه بخاطر وجود خارجی کرده شارع ما عالم بالغیب و علم الغیوب است شارع ما همان طوری که گفتیم مشهدی حسن دوع فروش نیست بلکه عالم است و علم به غیب دارد و می داند که این شخص متحقق به شرایط است بجای این که بگوید لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و این هم دوزاریش نیفتد، خنگ باشد بخواهد به دیگری بزند همان مصداق را تعیین می کند می گوید شما جزئش هستی بلند شو برو شما از مصادیق این قضیه حقیقه هستید نه این که مولا در این جا حکم جدائی ترسیم کرده است الان من می خواهم بزنم به آن نقطه اشکال مرحوم نائینی این که شارع در این جا حکم شخصی تعیین کرده و می گوید يجب عليك الحج این به چه جهتی است؟ به جهت این که می داند این شخص قادر است و تخلیه سرب و مؤونه دارد و سایر مسائل همه شرایط ممهه است موضوع وجوب حج در او متحقق است و چون متحقق است داخل در تحت قضیه حقیقه است یعنی آن قضیه حقیقه که می گوید لله علی الناس حج البيت منطبق بر این است منتهی خودش نمی فهمد از باب تذکر می خواهد به او بگوید یا تصورش این است که زورم نمی رسد قدرت ندارم من می گویم زورت می رسد مساله ای نیست بلند شو همت کن خدا کمکت می کند می روی قضیه خارجی نیست. شارع در این جا مصداقی قضیه حقیقه را صراحتاً بر زبان آورده نه این که بخواهد حکم خاص مختص به زید بیاورد که قابل سریان برای دیگری نباشد دیگری هم باشد می گوید يجب عليك الحج، هزار نفر باشند به همه آنها می گوید يجب عليك الحج و شارع به همه این ها به ملاک دخول در تحت قضیه حقیقه حکم کرده این را ما باید در نظر داشته باشیم که چون قضیه حقیقه در اینجا لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا هست شارع آمده تعیین مصداق کرده لمصلحه من المصالح مثلا شخص خودش مطلع نباشد امثال ذلك.

حالا اگر ما به فرمایش مرحوم نائینی این مطلب را بگوییم که شارع اگر چه در تحقق وجود خارجی موضوع اشتباه کند باز مسووع برای حکم به قضیه خارجی خواهد بود یعنی شارع می تواند حکم بکند در حالتی که این مساله، انجام نشود یعنی مساله، محقق نمی شود اشتباه می کند خیال می کند که پول و مؤونه برای سفر دارد و به او می گوید يجب عليك الحج در حالتی که بنده خدا ندارد. شارع در اینجا حکم به وجوب حج می کند حالا شارعی که اینها قبول دارند که می گویند می تواند جاهل باشد اگر شارع بگوید يجب عليك الحج در حالتی که نمی داند شرط برای حج که مؤونه است محقق است اشکال ندارد خب شارع آمده گفته و بعضی مسائل را

نمی‌داند مگر نگفتند که اشکال ندارد امام علیه السلام نسبت به بعضی مسائل اطلاع نداشته باشد؟ بله؟ در جواهر مرحوم صاحب جواهر در باب کُر می‌فرمودند چه اشکال دارد که امام علیه السلام نسبت به بعضی از مسائل مطلع نباشد در عین حال که ایشان می‌فرمایند مقام قدس و طهارت و این عناوینی که ما هیچ کدامش را نمی‌فهمیم این را روی بار امام علیه السلام می‌کنیم از یک طرف هم می‌گوییم امام علیه السلام هم نمی‌فهمد حالا نمی‌دانیم بین متناقضین چطور باید جمع کرد باید از خودشان پرسید.

وقتی که شارع علم ندارد همین شارع امام صادق علیه السلام به یک نفر می‌فرماید يجب عليك الحج در حالتی که طرف پول ندارد حالا طرف چکار کند؟ امام که می‌فرماید: طبق فرمایش مرحوم نائینی اشکال ندارد چون وجود علمی موضوع برای صحت القاء خطاب کفایت می‌کند وجود علمی امام علیه السلام هم که برای تحقق شرایط را دارد در حالتی که این پول ندارد اصلاً لنگ و چلاق است، بدبخت روی زمین می‌افتد یا این که بعد از دو روز دیگر از پشت بام می‌افتد پایین یا زنش دنبالش می‌کند. بخاطر این که از دست آن چماق و کف‌گیر می‌خواهد به سرش بخورد فرار کند یک دفعه از بالای پله‌های می‌خورد زمین و پایش می‌شکند دیگر بیچاره نمی‌تواند از دست کف‌گیر و چماق این مخدره الان اگر بخورد توی سرش باید برود ده تا بخیه بخورد وقتی فرار می‌کند یک دفعه می‌افتد می‌شکند حالا امام علیه السلام از این قضیه خبر ندارد از آن طرف علم به وجود حج هم آمده این بی‌چاره این وسط چکار کند؟ نمی‌تواند برود نمی‌تواند تکلیف را در این جا انجام بدهد جناب نائینی شما که این حرف را می‌زنید این طرف سکه را هم فکرش را کردی؟ برای امام علیه السلام که می‌گویی وجود علمی موضوع مصحح برای القاء خطاب هست از آن طرف که در قضیه خارجی کفایت می‌کند برای مکلف اتیان عمل به این تکلیف چه صورتی دارد انجام ندهد عصیان کرده بخواد انجام بدهد نمی‌تواند عاجز است شرایط محقق نیست این جا چه کار کند؟ این جا تناقض است.

پس این تعریفی که ایشان برای قضیه خارجی کردند نسبت به قضیه حقیقیه مشخص می‌شود که این تعریف اصلاً در این جا، جا ندارد در قضیه خارجی ما تعریف قضیه شخصی است که مولا القاء خطابش بر آن فرد در قضیه شخصی متعلق به هیچ ملاکی نیست مولا به عنوان آن عالم بجمیع المصالح و الشرائط و الجوانب با توجه به این ملاک یک حکمی را به مکلف القاء می‌کند و مکلف واجب است که نسبت به آن حکم اتیان کند هم از جانب مولا صحیح است و هم از جانب مکلف اگر تحقق شرط نسبت به مکلف منتفی باشد کشف می‌کنیم که این القاء خطاب به مکلف جنبه امتحانی داشته نه این که جنبه الزام واقعی داشته و مکلف باید اقدام بکند حالا نمی‌تواند آن معلوم می‌شود خطاب الزامی برای ایفاء آن تکلیف واقعی نبوده.

مثل این که فرض کنید جریان حضرت ابراهیم علیه السلام که ذکر شد من این قضیه را هم در آنجا که آن روز می‌خواستیم بگوییم که دیگر بحث راجع به این مساله شد که چطور مولا که عالم به ملاکات هست و ما

اطلاع نداریم در عین حال موظف به انجام و ایفاء تکلیف نسبت به امر مولی هستیم. این مطلب را که از مساله حضرت ابراهیم علیه السلام در این جا حتی مهم تر هست و واقعاً قرآن عجیب یعنی اصلاً باید قرآن را گذاشت و گفت امام زمان علیه السلام خودش باید این قرآن را برای ما تفسیر کند یعنی اصلاً کسی نمی تواند حالا مگر یک کسی که چیز باشد اصلاً خدا هیچی در این قرآن نگذاشته این قضیه که راجع به حضرت خضر و موسی علیهم السلام را می خواستم بگویم منتهی آن روز قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام جلو آمد و این مساله تقدم و ظهور پیدا کرد. گفتم: حتماً امروز این مطلب را بگویم در تنمه آن که رفقا متوجه این قضیه هم باشند.

مهم ترین دلیل بر مساله ولایت فقیه بطور اطلاق در امام معصوم نه در بنده، همین قضیه خضری است که در آیه قرآن نسبت به این مساله تصریح دارد تصریح از این بالاتر؟ شما بر فرض در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام بگویید آن امر الهی امر امتحانی است ما آن را قبول می کنیم ولی صحبت در کیفیت تلقی است مکلف به چطوری باید این امر الهی را تلقی کند آیا مکلف امر را بعنوان امر امتحانی می تواند تلقی کند این فایده ندارد.

در این قضیه ای که پیش آمد و فتوا دادن به قتل آن کسی که مرتد است و کتاب نوشته من در بسیاری نوشتجات خواندم که اصلاً وقتی مساله جور دیگری شد و اعتراض همه در آمد که این چه وضعی است و چه فتوایی است برای جمع و جور کردن قضیه گفتند آقا این امر امتحانی تهدیدی بوده امر واقعی نبوده، وقتی که مولا امر تهدیدی می کند، مولا می داند که این انجام نخواهد شد، و محقق نخواهد شد، اگر مولا امر تهدیدی بکند و مکلف برود آن امر را انجام بدهد مسئول کیست؟ تهدید نبود.

این جاست که ما باید به نائینی و امثال نائینی بگوییم شما از کدام مولا دارید در علم اصول بحث می کنید مولایی که من هستم و دارم القاء امر می کنم به مکلف یا مولایی که امام زمان علیه السلام است کدام یکی از این ها؟ مولایی که امام زمان علیه السلام است بحثش جداست آن مولا که امام زمان علیه السلام است و امر تهدیدی یا امر امتحانی بکند حضرت به یک نفر امر بکند برو فرزندان را ذبح کن، از پشت بام خودت را بینداز، مگر نمی کردند؟ مگر فدائیان اسماعیلی نمی رفتند؟ یک نماینده از طرف ملک شاه سلجوقی آمد پیش فدائیان اسماعیلی در قلعه قزوین، قلعه الموت (دوستان قول دادند ما را آن بالای کوه ببرند ولی نبردند و تا نزدیکی اش بردند) گفت از طرف ملک شاه آمدم گفت بیا کارت دارم آمدند و رفتند و کنار آن دره ایستادند گفت دو نفر بیایند دو نفر از همان فدائی ها آمدند به یکی اشاره کرد و هیچ چیز هم نگفت فقط اشاره کرد می گویند ارتفاعش زیاد است از آن بالا با کله آمد پایین نگاه کن مجسمه و رباط نبوده، الان فیلم های که درست می کنند طرف خودش را می اندازد و ماشین، نه بابا، این ها همه اش کشک است و همه ما را سر کار گذاشته اند با این فیلم هایشان، به دومی اشاره کرد خنجر را برداشت و صاف گذاشت این جایش [زد توی قلبش] گفت برو به

ملک شاه بگو هیچ جواب دیگر نداد یارو برگشت گفت بابا از خیر این حسن صباح بگذریم دوتایش را با چشم خودم دیدم گفت برو بهش بگو این هایی که این جا خودشان را انداختند می فرستم بالای سرت توی رختخوابت و این کار را هم انجام می داد و خیلی از افرادی که فدائی بودند این کار را انجام می داد خیلی حقه باز عجیبی بود من یک وقتی خیلی با دقت کارهایش را می خواندم راجع به حرف هایش و کارهایش من چندتا کتاب خواندم عجیب حقه بازی بوده یک نابغه ای بوده در مکر و شیطنت و این ها واقعاً عجیب بود.

حالا اگر فرض کنید از اوامر امتحانی امام زمان علیه السلام به یکی بگوید؛ خودت را بینداز و بگوید چشم از آن بالا خودش را بیندازد یا باید وسط هوا بگیردش، او می تواند شاید این کار را هم بکند امیرالمؤمنین علیه السلام مگر نبود از جایی می گذشت، یک دفعه بچه ای از بالا می آمد گفت: بایست و صاف آمد پایین آنها اوامر امتحانی را می توانند یا بگویند بایست **قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ﴿الصفات، ۱۰۵﴾ یا این که بیندازند می آید پنج سانت مانده به زمین می ایستد و پنج سانت را قشنگ می نشیند یا می خورد زمین، یا می میرد، او زنده اش می کند هر طوری هست این مولا خودش می داند من نمی توانم، من اگر اوامر امتحانی بکنم آن شخص برود انجام بدهد مسئول کیست؟ منم! پس این اوامر امتحانی نشد.

در همین قضیه که اتفاق افتاد گفتند: منظور تهدید بود و واقعیت نداشته بنده خودم در لبنان که داشتیم می رفتیم در همین منطقه آقایان نورین نیرین شیخین یک جا ما رفتیم رسیدیم نگاه کردیم دیدیم یک قبه ای و دم و دستگاهی است گفتیم این جا چی است؟ گفتند این فردی بود که رفته آن را به قتل برساند این ماده انفجاری خودش را منفجر کرده تمام شد حالا آوردنش و در این جا برایش قبه ساختند آیا این می شود اوامر امتحانی؟ نمی شود اگر اوامر امتحانی است مولا باید آخر قضیه را بداند.

پس این اوامر امتحانی را ما نباید انجام بدهیم کارکس دیگر است ببینید ملاکات را باید ما بفهمیم احکام را در هر موردی به ملاک خودش بزنیم و از جایی به جای دیگر سرایت ندهیم. این در محدوده خودش و این هم در محدوده خودش هر کدام محدوده خودمان را باید حفظ و نگه داریم مگر این که بگوییم این امر تهدید نبوده بلکه امر انسانی و واقعی بوده، اگر امر واقعی بوده بسیار خوب امر واقعی است و تبعاتش را هم می پذیریم و باید پاسخگو هم باشیم.

پس بنابراین در جریان حضرت ابراهیم علیه السلام که بر فرض ما بگوییم مساله امر امتحانی بوده و حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به قضیه اطلاع داشته قضیه خضر علیه السلام را شما چه می کنید؟ حضرت خضر علیه السلام بعنوان مامور و نبی من قَبِلَ اللَّهُ لَا قَبْلَ مِنْ نَفْسِهِ در آیات قرآن من قبل الله است من قبل من الله حضرت خضر علیه السلام آمد و سه کار انجام داد یکی را نمی گوئیم حرام است آن قضیه دیوار که دیوار را بنا کرد و تجدید، بنده هم می روم این کار را می کنم دلم می خواهد یک دیوار خراب است بیکارم می روم انجام

می‌دهم یا می‌دانم مال کسی است انجام می‌دهم توقع عوض ندارم.

دوکار انجام داد که هر دو کارش حرام بود کار اول باز مساله نداشت درد ما در کار دوم است در کار اول آمد آن سفینه را آمد تنقیص کرد و شکست و این تعدی به مال محترم و ملک غیر تعدی و تجاوز به ملک غیر و ایراد نقص حرام است شرعا چرا حضرت خضر علیه السلام این کار را انجام داد؟ مگر شما می‌توانید یک مال شخصی را بردارید و از بین ببرید؟ شیشه همسایه و ظروفش را بشکنید؟ مگر می‌توانید بروید در خانه‌اش بمب بگذارید و خانه‌اش را خراب کنید؟ مگر می‌توانید چنین کاری بکنید؟ این عمل حضرت خضر علیه السلام شرعا حرام است که آمد این مساله را انجام داد!!

ما برای این قضیه مبرء پیدا می‌کنیم می‌گوییم چون حضرت خضر علیه السلام اطلاع داشت از این که **أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا** ﴿الكهف، ۷۹﴾ آن جهت غصبت در این جا حمل بر این تعیب هست لذا بواسطه اطلاع بر این مساله حکم ظاهر شرع متبدل به حکم دیگری می‌شود که جواز و اباحه تنقیص و تعیب است بلحاظ آن مساله و ملاک اهم که یاخذکل سفینه غصباً می‌آید این‌ها را می‌گیرد که این‌ها را قبول می‌کنیم گرچه خیلی فشار دارد قبول کردنش مگر می‌شود انسان هر کاری را بکند؟ و دستش باز است؟

مساله دوم قتل نفس محترمه و بچه معصوم است این را چه کار می‌کنید؟ این که قضیه امتحانی نبود شما در جریان حضرت ابراهیم علیه السلام می‌گویید **فَدَصَفْتُ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** ﴿الصافات، ۱۰۵﴾ **إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُمِيبُ** ﴿الصافات، ۱۰۶﴾ **وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ** ﴿الصافات، ۱۰۷﴾ ولی حضرت خضر علیه السلام این را گرفت کشت بیخ تا بیخ، ایا بچه را گذاشت زمین بچه ده ساله و هفت ساله معصوم بی‌گناه! چه ملاکی شما می‌توانید شرعا برای عمل خضر علیه السلام در اینجا پیدا کنید؟ ای فقها و مجتهدین! این مجتهدینی که الان در این جا در خدمتشان هستیم یک ملاک مبرء شرعی فقه (این حرفها را بگذاریم کنار) یک ملاک مبرء شرعی برای عمل حضرت خضر علیه السلام به بنده بگویند چی بوده قضیه؟ کشتی سوراخ کردن نیست قتل نفس است آن هم قتل نفس محترمه در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام بر فرض که بگوییم حضرت ابراهیم علیه السلام شاید به ذهنش خطور می‌کرد شاید من چاقو را تیز کنم خدا دلش رحم بیاید این دیگر جلوی چشمش خون راه افتاد و مرد و بعد هم همان‌جا خاکش کردند و یا گذاشتند رفتند پدر و مادر بدبخت می‌گویند حتما یکی آمده این را دزدیده و برده الان بچه می‌دزدند و چه می‌داند این خضر علیه السلام است خدا هدایتش کند یا مثلا پدر صلواتی آمده این جا نصف شب این را گیر آورده بعد از ظهر برده توی خرابه‌ها یعنی اگر آن موقع به این پدر و مادر می‌گفتند یک پیغمبر خدا این را انجام داده چه حالی می‌شدند؟ نه الان ما تصور کنیم البته الان هم خضر علیه السلام هست همین بلاها را به سر ما بیاورد فقط آن موقع نبود

الان هم تشریف دارند یعنی ما نمی دانیم اگر یک جایی اتفاق افتاده آن کله اش شکسته آن غرق شده .  
 این چیزهایی که خواندیم احتمالات این عمل قتل نفس محترمه بچه معصوم صراحت آیه قرآن است،  
 نه مثال زده نه تمثیل آورده نه هیچی صراحتاً گفته عجیب است یعنی سوت می کشد سر انسان وقتی که به همین  
 قضیه انسان فکر کند حالا آن مطالبی که بزرگان فرمودند نمی شود گفت به جای خود این مقداری که ظهور آیه  
 است این را چه می گوئیم این عمل حضرت خضر علیه السلام حرام بوده یا حلال؟ اول تکلیف مان را روشن  
 کنیم اگر حرام بوده پیغمبر خدا که عمل حرام انجام نمی دهد این جا دیگر حضرت موسی علیه السلام داغ کرد  
 !! بر فرض که یک قاتلی یا یک آدم دزدی را بیاورید بچه معصوم دارد فوتبال بازی می کند این چه دینی است  
 این چه خدایی است تو داری؟ این عمل حضرت خضر حرام است یا حلال؟ نمی توانیم بگوئیم حرام است اگر  
 حرام است، پس خضر علیه السلام نیست این قضیه از بین می رود ارتباط و اتکاء عمل به ذات پروردگار او زیر  
 سوال می رود اگر بگوئیم این عمل حلال است این حلال به چه ملاکی است؟ و این که آیا این عمل فقط یک  
 عمل بوده یا این که این عمل مستمر است این جاست اگر یک عمل بوده چرا حضرت خضر علیه السلام به  
 حضرت موسی علیه السلام گفت **فَإِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا** ﴿الکهف، ۶۷﴾ هذا فراق پس معلوم است  
 عملش مستمر است .

بین این یک بچه را که سر بریدم هزارتا دیگر هم پشت سرش هست خیال نکن که تمام است آشتی  
 کردیم دیگر این اشتباه را کردیم آن اشتباه را کردیم دیگر توبه کردیم با هم رفیقیم نه بابا امروز دیدی فردا می روم  
 سراغ یک بچه پنج ساله دیگر پس فردا می روم سراغ یک پیرمرد پس آن فردا می روم سراغ چون می گوید انک  
 لن تستطیع معی صبراً تو کشتش نداری و نمی توانی با من باشی تو که نمی توانی با من باشی یعنی از همین ها  
 هست یک چشمه اش را نشان دادم بقیه را هم تو برو پی کارت به تکلیف به وظیفه ات به رسالت، من سراغ  
 تکلیفم و وضعیت خودم .

پس عمل ذبح طفل معصوم به امر پروردگار، اگر بگوئیم به امر پروردگار نبوده پس عمل می شود حرام  
 هیچ چاره نداریم چهارمیخ چهارمیخ هستیم اگر از ناحیه پروردگار بوده پس کشتن طفل معصوم به دست یک  
 بشر جائز، حالا که این جایز است آیا این فعلی را که حضرت خضر انجام داده حالا که جایز است به چه ملاکی  
 انجام داده؟ به ملاک اطلاع بر مصالح لذا حضرت خضر فرمود که این پدر و مادرش را گمراه می کند **فَأَرَدْنَا أَنْ  
 يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا** ﴿الکهف، ۸۱﴾ و خدا می خواست که بهتر از این را بیاورد .

مساله اول این است که اگر این طور باشد پس بنابراین هر بچه ای که دنیا می آید می توانید به قتل  
 برسانید اگر به شما بگویند که آقا این بچه بعدا دزد خواهد شد پس شما می توانید همان موقع که از شکم مادر  
 بیرون آمد سرش را در همان تشت ببری، شرعاً جایز است؟ حالا چون بعدا دزد می شود می توانی الان ببری به

شما بگویند این بچه بعداً صدام خواهد شد بالاتر از این که نمی‌شود آیا کشتن طفلی که از مادر بدنیا آمده و بعداً به صدام تبدیل خواهد شد شرعاً جایز است؟ جایز نیست صدام می‌شود بشود به من ارتباط ندارد این بچه بعداً معاویه خواهد شد، صادق مصدق، پیغمبر علیه السلام به ما بفرماید پیغمبر علیه السلام که دیگر دروغ نمی‌گویند پیغمبر علیه السلام می‌فرماید این بچه‌ای که بدنیا آمده بعداً معاویه می‌شود آیا من می‌توانم سرش را ببرم، سرش را ببرم من را به قتل می‌رسانند چون در این جا قتل نفس محترمه کردم.

پس بنابراین اطلاعی که خضر دارد بر مسائل باعث شده است که از ناحیه پروردگار نسبت به خصوصیت مورد نه هر جایی حضرت خضر چندتا از این پدر و مادرها هستند که ممکن است بواسطه بچه شان اغفال بشوند صد هزار تا از آن صد هزارتا فقط می‌آید یک دانه را سر می‌برد نه صد هزارتا را دیگر راه نیفتاده توی خیابان هر کس را می‌بیند دیگر برود درب زایشگاه بایستد تمام یکی یکی می‌آید بیرون به پرستار بگوید بده ببینم این را، این ننه بابا را فلان می‌کند آن یکی می‌آید بده ببینم آن از هر ده تا بچه‌ای که توی بیمارستان نکوئی به دنیا می‌آید این هشت تایش را ترتیبش را می‌دهد فقط دو تایش را نگه می‌دارد می‌گوید شیرش بدهید این که این کار را نمی‌کند یک دانه را.

تلمیذ: در مورد زبیر داریم که اگر پسرش عبدالله، او را گمراه نکرده بود در صراط مستقیم بود!  
استاد: اصلاً امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که این عبدالله این را گمراه کرد و مساله این نیست این که الان خضر آمده و این عمل را انجام داده است این نه به جهت صرف صرف اغواء والدین است جهت دیگری علاوه بر این داشته آن جهت چیست؟ ما نمی‌دانیم آن جهت مشیت خدا بر امحاء این است در این مورد مخصوص، آن را ما نمی‌دانیم آن تکه‌اش را حضرت خضر گفته که بله اگر این می‌ماند باعث گمراهی پدر و مادرش می‌شد و خدا خواست این کار را بکند این که می‌گوییم خدا خواست آن ملاک برای این مساله است تا این جایش کسی اشکال ندارد.

تلمیذ: این که حضرتعالی می‌فرمایید ممکن است به صورت مختلفی اتفاق بیفتد یقیناً دردستگاه پروردگار این است.

استاد: می‌گویم دیگر اگر کسی بمیرد کسی به حضرت عزرائیل فحش نمی‌دهد حالا اگر همین کار را خضر بکند همه فحش می‌دهند با این که همان است. من اتفاقاً این مساله را در جلد دوم کتاب اسرار ملکوت آوردم که عزرائیل هم همین کار را می‌کند منتهی کسی به عزرائیل فحش نمی‌دهد حالا اگر همین کار عزرائیل را یکی دیگر بکند یک بشر بکند می‌گوییم تو او را کشتی، مرحوم آقا نقل می‌کردند از مرحوم آقا انصاری که شخصی نزد ایشان آمده بود بچه‌اش مریض بود ایشان دوا داده بودند و این هم خورده بود و مُرد، بابا این مردنش بخاطر دوا که نبوده او قرار بوده بمیرد، اصلاً همین جناب آقای که شاگرد ایشان بوده کار را به محکمه

کشانده بود.

تلمیذ: حضرت خضر انسان است باید متشرع باشد به شرع حضرت موسی مرحوم آقا هم دارند در آنجا که آن درست می گفت این هم درست می گفت حضرت عزرائیل یک ملک است مأموریتش به این نحوه است. استاد: وقتی که می گوئیم خضر باید متشرع به شرع باشد، چطور جناب عزرائیل متشرع نیست؟ این تشریح فقط مال ماست؟ حضرت عزرائیل می تواند عرق بخورد یا بدون اجازه پروردگار جان کسی را بگیرد یا زنا کند بگوید من چون ملکم، او باید به طریق اولی اطاعت پروردگار بکند اطاعت پروردگار مگر غیر از تشریح چیز دیگر است؟ آن تشریحی که برای ما هست آن تشریح را برای عزرائیل و جبرائیل می آورد همین ملائکه تشریح می آورند چطور خودشان عمل نکنند؟ اگر شما بگویید ملائکه که در این جا آمدند این کار را می کنند به اراده پروردگار می کنند این هم به اراده انجام می دهد.

تلمیذ:.....؟

استاد: حضرت موسی به جای خود لذا می گوید لن تستطیع برای همین است برای همین است می گوید تو مکلف بر اجرای شرع هستی و در شرع این عمل حرام است بله ولی من که مکلف به اجرای شرع تو نیستم من بین خود و خدا ربطی دارم تو ربط دیگری داری تو باید به ربط خود عمل بکنی، حرام است نکنی و پدرت را هم درمی آورند من یک ربط دیگر دارم من طبق ربط خودم عمل می کنم می زنم کشتی را سوراخ می کنم دیوار درست می کنم قتل می کنم و ادامه خواهم داد استصحاب هم خواهم کرد تو نباید این کار را انجام بدهی و اگر بکنی توی محکمه می گیرند و می کشند شوخی هم نداریم هرکسی وظیفه خودش را دارد.

این را می خواهم بگویم حضرت خضر که بر اساس اشراف و ارتباط با مشیت پروردگار در اجرای تکلیف نسبت به مسائل نفس الامری این عمل را انجام داد چرا پیغمبر علیه السلام ما نمی تواند انجام بدهد؟ مگر پیغمبر علیه السلام ما مقامش از حضرت خضر پایین تر است؟ شما یک وقت این کار را بکنید بگویید فرض بکنید پیغمبر علیه السلام این کار را در ملاء عام انجام ندهد بسیار خوب در غیر ملاء عام چطور؟

ببینید آیه به ما چه چیز را یاد می دهد آیه دارد این را به ما یاد می دهد که بابا در مقابل ولی خدا باید تسلیم بود این را آیه به ما می گوید ولی خدا اشراف بر حقایقی دارد که ما نداریم ما اعتراض می کنیم همه عالم را بهم می ریزیم در حالی که کار او صحیح است حضرت خضر به واسطه اطلاع بر مصالح که یکی از آنها اغواء پدر و مادر است، اگر اغواء پدر و مادر باشد باید خیلی ها را بکشد ولی این کار را نمی کند این یکی را برمی دارد می کشد کس دیگر را می کشد به خاطر یک جهت دیگر شاید بکشد نه اغواء پدر و مادر، نه اصلا صلاح این بر این است که اگر در دنیا بماند عاقبت به خیر از دنیا نمی رود این طور می گوید پس خب او را از بین ببرم این همه بچه الان در بیمارستان از سرطان و از این مسائل می میرند حضرت خضر بواسطه اطلاع بر مسائلی که ما

نمی‌دانیم، مجاز است از طرف پروردگار که اقدام کند آن وقت پیغمبر علیه السلام مجاز نیست.

تلمیذ: مگر حضرت موسی از حضرت خضر بالاتر نبوده؟

استاد: ببینید مگر مقام چیست؟ ما یک مقام می‌گوییم که این مقامش بالاتر است مقام ارتفاع طولی و این چیزها که نیست مساله مقام، سعه و قابلیت برای ارشاد مردم است که بواسطه آن سعه وجودی می‌تواند خلق را هدایت و ارشاد کند و مطالب را به آنها برساند این مقام برای حضرت موسی بوده و خضر این مقام را نداشته لذا سعه وجودی حضرت موسی بر حضرت خضر بالاتر و قوی‌تر بوده ولی صحبت در این است حضرت موسی در آن وضعیت، موقعیت میزان فهم خودش، چون این مطلب را منافات با حال خودش می‌دید اعتراض می‌کرد اگر همین حضرت موسی در یک وضعیت دیگری باشد که این مطلب منافاتی با حال و موقعیت خودش نداشته باشد شاید او هم کار حضرت خضر را انجام بدهد چه تفاوتی می‌کند؟ چون حضرت موسی در آن وضعیت وجودی خودش احساس می‌کرد رعایت تکالیف باید بر حسب ظاهر باشد این عمل را با آنچه را که در وجودش آمده منافات می‌دید اعتراض می‌کرد این مال حضرت موسی بود اما صحبت در این است ما راجع به رسول خدا علیه السلام داریم صحبت می‌کنیم و راجع به ائمه علیهم السلام می‌خواهیم صحبت کنیم.

تلمیذ: رسول خدا و ائمه علیهم السلام هم ملزم به اجرای ظواهر هستند.

استاد: بله رسول خدا و ائمه علیهم السلام ملزم به اجرای ظواهر به این منوال که این بواسطه اطلاعشان بر آن مبانی و بر مصالح آنها فقط می‌توانند این حکم ظاهر را برای ما جعل کنند و غیر از آنها کسی نمی‌تواند ولی صحبت ما در این است که این آیه قرآن که می‌فرماید **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا** ﴿الأحزاب، ۳۶﴾ وقتی که ازدواج شرعاً از ناحیه شارع به اختیار و رضایت مکلف تعلق گرفته است و بدون رضایت مکلف ازدواج و عقد نکاح باطل است.

وقتی که ما می‌بینیم رسول خدا علیه السلام این را آورده و خودش به مردم بیان کرده است چرا رسول خدا علیه السلام به زینب فرمود واجب است که با زید ازدواج کنی این که خلاف شد و چرا در سایر موارد آن دختر انصاری که در مدینه بود و به ازدواج آن مرد درآمد و پدرش مخالفت کرد، دختر از بابا بهتر می‌فهمید گفت مگر این آیه قرآن را نخواندی اذا قضی الله و ما کان لمؤمن و مؤمنه اذا قضی الله ورسوله امرًا، پدر گفت بله بله من خواندم وقتی که رسول خدا علیه السلام گفته چاره‌ای نیست با وجود عدم رضایت پدر نسبت به تزویج بنت با این وجود امر رسول خدا بر رضایت پدر مقدم است این چه فرقی کرد؟ این را می‌خواهد به ما بفهماند این آیه که اگر قرار بر این است که رسول خدا علیه السلام بعنوان مطلع بر ملاکات بیاید و احکام را جاری کند همان رسول خدا علیه السلام به همان ملاکات می‌تواند خلافتش را بگوید چون ما اطلاع نداریم. ما

بواسطه ملاکات باید بین مردم حکم کنیم فتوا بدهیم این که توی رسائل نوشته با هم جمع کنیم و سائل و مستدرک و کتب و احادیث را نگاه کنیم طبق آن فتوا بدهیم اما اگر یک جا دیدیم امام علیه السلام آمد خلاف گفت ما نمی دانیم.

این می شود قضیه شخصیه همین قضیه راجع به رسول خدا و امام معصوم علیهم السلام است یعنی آیه قرآن صریحا می گوید آن جریان حضرت خضر این جریان مربوط به پیغمبر علیه السلام است هیچ تفاوتی ندارد اگر او مرتبط با خدا بود پیغمبر علیه السلام بالاتر است اگر او اطلاع بر موانع داشت پیغمبر علیه السلام که خاتم انبیاء است، مساله بالاتر است اگر آن بواسطه اراده الهی انجام می داد بواسطه اراده الهی در جای دیگر هم انجام می دهد می گوید: **فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا** ﴿النساء، ۶۵﴾ این هم چی؟ یعنی همین یعنی وقتی که تو داری دعوا می کنی اگر رسول خدا علیه السلام آمد بر خلافت حکم کرد آیا این حکم نمی شود برخلاف نظر تو باشد.

شما واقعا بینکم و بین الله خودتان را محق می دانید از این دو حال خارج نیست اگر محق ندانم پس چرا ناراحت می شوم پس این که ناراحت می شود یسلموا تسلیموا مال آن مواردی است که من خودم را محق می دانم محق می دانم و خدا می گوید نباید بدانی اگر ندانم که آیه معنا ندارد پس ما کان لمؤن و لمؤنه اذا قضی الله و رسوله دیگر معنا ندارد وقتی که دو نفر می روند پیش پیغمبر علیه السلام و یکی ادعا می کند او مالم را برده پیغمبر علیه السلام می گوید مالش را بده واقعا بینه و بین الله در نفسش مساله نفس است مساله خارج که نیست در نفس خودش این خودش را محق می داند با این که محق می داند نمی گوید پیغمبر چرا حکم به جور کردی یا رسول الله من که محق هستم آیه قرآن می گوید حق نداری این حق نداری مال چی است؟ مال قضیه خضر است دخترت را باید به او بدهی یا رسول الله این اجازه پدر شرط است و من مجاز نیستم غلط می کنی وقتی که من می گویم تو حق نداری بگویی نه دختر باید ازدواج کند شرط اصلی در تزویج رضایت است اگر ندهد اصلا عقد باطل است حق ندارد باید زنت را طلاق بدهی می گویند آه مگر امام می تواند زن او را طلاق بدهد دیدید گفتیم پس خود آیه قرآن می گوید می تواند زنت را طلاق بدهد امام می تواند زنت را به ازدواجت در بیاورد می تواند پولت را بگیرد و به کس دیگر بدهد همه این ها طبق آیه قرآن برای پیغمبر و برای امام معصوم علیهم السلام ثابت است و این قضیه، قضیه شخصیه است در قضیه شخصیه ای که ملاک حکم مثل قضیه حقیقه برای مجتهد مشخص نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد